



مقدمه

الف) موضوع: آثار روانی - اجتماعی خداباوری

ب) بیان مساله:

در باب مطلوب نهایی نوع انسان، دو دیدگاه عمده مطرح است. یکی کمال جوئی و دیگری آرامش طلبی؛ و شاید این دو در سطوح بالاتر ملازم هم باشند. اما عوامل عمده در رسیدن به این هدف کدامند؟ در این باب هر مکتبی دیدگاهی دارد. دین اسلام، خداباوری را (چه در سطح فردی و چه در سطح اجتماعی) عمده‌ترین عامل در رسیدن به این هدف میدانند. اکنون سؤال این مقاله این است که:

1- آیا خداباوری بر زندگی افراد اثر می‌گذارد؟

2- اگر پاسخ مثبت است مکانیزم این اثر گذاری چگونه و آثار آن کدامند؟

3- آیا شواهد و مصادیقی در تایید این اثر گذاری وجود دارد؟

ج) اهمیت مساله:

اگر از طریق تحلیل روانشناختی روشن شود که خداباوری چه مقدار و چگونه حیات بشری را تحت تاثیر خود قرار می‌دهد، و اگر با مطالعات نقلی (تاریخی و تعبدی) و آماری، مصادیق مثبت و روشنی از این تاثیر و تاثیر را در جوامع گذشته و کنونی بیابیم، آنگاه رهنمودهای فراوانی برای تمام نهادهای فرهنگی - اجتماعی، از جمله آموزش و پرورش، آموزش عالی، صدا و سیما، ... بدست آورده و خواهیم توانست به صورت علمی و قدم به قدم در جهت خداباوری افراد جامعه پیش برویم. می‌توانیم به انسان امید و نوید بدهیم که چگونه انسانیت خود را حفظ کرده و رشد بدهد و تکامل و آرامش روانی را چگونه به دست بیاورد.

د) فرضیه‌ها:

1- اگر خدا باوری، از طریق مکانیزم روانشناختی صحیح، در افراد و جامعه ایجاد شود، آثار بسیار مثبت و شگفت انگیزی را در پی خواهد داشت.

2- به مقداری که افراد یا گروه‌ها و جوامع، از این خداباوری برخوردار بوده‌اند، آثار و نتایج مثبت آن را در تمام سمت و سوی زندگی خود یافته‌اند.

ه) اهداف تحقیق:

دعوت محققان روانشناسی (به ویژه در جامعه اسلامی ایران) به توجه و تحقیق بیشتر در باب خداباوری و مکانیزم و آثار روانشناختی آن.

و) پیشینه تحقیق:

مطالعاتی که در باب خدا و خداباوری صورت گرفته، بیشتر صیغه فلسفی و کلامی و جامعه شناختی داشته است. در این باب به همان مقدار که مطالعات هستی شناختی و معرفت‌شناختی، فراوان است، مطالعات روانشناختی کمیاب و نادر است. بسیاری فیلسوفانی که در این باب سخن گفته‌اند، و بسیاری متکلمان ادیان و اعصار مختلف که به بحثهای مفصل در این باب پرداخته‌اند. اما اگر بخواهیم در این باب از دیدگاه روانشناسی مطالعه کنیم، منبعی که تحت این عنوان به صورت مستقل منتشر شده باشد یا در اختیار نداریم و یا بسیار کم است. اگر چه روانشناسانی مثل فروید در توتم و تابو و آینده یک پندار و یونگ در روانشناسی و دین و خاطرات، رؤیاهای اندیشه‌ها واریک‌فرام در روانکاوی و دین و ویلیام جیمز در دین و روان و بعضی آثار دیگر، مباحث قابل توجهی در این باب داشته‌اند. اما اهمیت این موضوع بیشتر از آن جهت است که اکتفا به این مقدار پسندیده باشد. این نوشتار بر آن است که با ارائه آراء دانشمندان و اشاره و برجسته‌تر کردن بعد روانشناختی آن (به ویژه آنچه با مباحث روانشناسی اجتماعی ارتباط بیشتری دارد)، قدمی کوچک در مسیر طرح بیشتر

توضیح واژگان عنوان مقاله

برای ارائه تصویری روشنتر از موضوع بحث، لازم است در ابتدا به توضیح دقیق در باب واژگان اصلی بحث بپردازیم تا ناخواسته گرفتار نزاع لفظی نشویم.

آثار: مفهوم این واژه روشن است اما در باب گستره آن متذکر می‌شویم که هرگونه اثر فردی یا اجتماعی، ذهنی یا عینی را شامل است. به عبارت دیگر، به تمام ابعاد زندگی نظر داریم که آیا تاثیری از خداباوری پذیرفته است یا نه؟ و اگر تاثیری پذیرفته، کدام است؟ و طی چه فرایند روانشناختی‌ای بوده است؟ روانی - اجتماعی: با این قید، بحث را در ابتدا به روانشناسی فردی و سپس به روانشناسی اجتماعی محدود می‌کنیم. یعنی مباحث سیاسی، اقتصادی، اخلاقی، مورد نظر نیستند مگر اینکه صیغه روانی اجتماعی داشته باشند.

باور: اندیشمندان علوم تربیتی و روانشناسی، حیطه‌های روانی وجود انسان را به سه حیطه شناختی، عاطفی، و رفتاری تقسیم می‌کنند. در اینکه واژه «باور» بر کدام یک از این حیطه‌ها، صدق می‌کند اختلاف نظر هست. گاهی آن را به حیطه شناختی صرف مربوط دانسته و می‌گویند: باور یعنی شناخت عمیق، شناخت تغییر ناپذیر، یقین داشتن به یک مطلب؛ گاهی باور را به حیطه عاطفی مربوط می‌دانند، یعنی با گرایش و عدم گرایش، با میل و انزجار، با احساس خوشایندی و بدآیندی مترادف می‌دانند؛ بر این اساس، باور داشتن به خدا یعنی احساس عاطفی مثبت به خدا داشتن، یعنی خدا را دوست داشتن و... .

مراد این نوشتار از باور، معنایی است که هم شامل «ایمان» می‌شود و هم شامل «معرفت» و در مباحث روانشناسی اجتماعی با عنوان «نگرش» شناخته می‌شود و بنابر این لازم است در باب «ایمان» و «نگرش» بحثهای مستقل و مفصلتری داشته باشیم. باور، اگر با شواهد کافی در دسترس، باشد «معرفت» است و اگر با شواهد کافی در دسترس نباشد «ایمان» است. اما وقتی در مقولات دینی بحث می‌کنیم، بیشتر با مباحث نوع دوم سروکار داریم. مباحثی که به طور مستقیم با شواهد کافی اثبات نشده‌اند، بلکه با شناختهای سطح بالاتر، واسطه این بارو شده و یا عقل در جا زده و نیازهای وجودی درون‌زاد عمل می‌کنند و انسان بدون شواهد کافی، باورمند می‌شود. به تعبیر دیگر در اینجا باور دینی همان ایمان است و باز به تعبیر روشنتر، باور می‌تواند دینی یا غیر دینی باشد، اما ایمان، تقسیم به دینی و غیر دینی نمی‌شود، بلکه همیشه دینی است. پس اگر بحث از خداباوری می‌کنیم، گرچه از حیث مفهوم با «ایمان به خدا» مترادف نیست، اما از حیث مصداق یکی هستند.

خدا: برای این واژه معانی متعددی گفته شده و ضرورت دارد دقیقا مرادمان را بیان کنیم. خدای مورد نظر ما خدایی است که ویژگیهای خاصی را دارا است؛ شامل سحر و جادو و یا هرامن متافیزیکی و یا حتی خدای هر دین الهی و آسمانی نمی‌شود؛ بلکه فقط خدای معرفی شده قرآنی مورد نظر است و نه حتی خدای فلاسفه یا عرفا یا فقیهان اسلامی. بحث در اثبات وجود خدا نیز نیست، بلکه مراد ارائه یک تعریف است، تعریفی که تفهیم و تفهم را راحت‌تر می‌کند. ولی از آنجا که (1) کیفیت تعریف، تابع کیفیت معرفت است و (2) معرفت، دو نوع عقلی و قلبی دارد، (3) و جهت گیری اصلی این نوشتار یک جهت‌گیری روانشناختی است (4) و جهت‌گیری روانشناختی در باب خدا، بیشتر با معرفت قلبی تناسب دارد تا معرفت عقلی. (5) و اصولا تفاوت‌های متعددی بین معرفت عقلی و معرفت قلبی هست، (6) علاوه بر همه اینها، هر کدام از دو قسم معرفت، خودش دارای مراتب متعددی است و هر فردی ممکن است در مرتبه خاصی از معرفت باشد و هر مرتبه‌ای نیز شرایط و موانع خاص خود را دارد. با توجه به این مقدمات معلوم می‌شود که از یک طرف، ارائه چنین تعریفی، کار آسانی نیست و از طرف دیگر بدون ارائه این تعریف، ادامه بحث ممکن و نتیجه بخش نخواهد بود و لذا باید تلاش کنیم تا تعریف روانشناختی مورد نظر را به خوبی تبیین کنیم، چون آثار خداواری ارتباط مستقیم با ویژگیهایی دارد که به خدا نسبت داده و باور داریم. حال اگر ملاحظه شود که خدای مورد بحث، خدانی است که همه مردم از طریق قلب خود، او را می‌شناسند و لذا باید مشترک بین مردم باشد، باز تعریف خدا مشکل‌تر می‌شود و ما مجبوریم دنبال مفهومی از خدا بگردیم که حداقل شامل دو عنصر مشترک با تعاریف دیگران داشته باشد (1) امری باشد متعالی (2) متعلق سر سپردگی نام انسان باشد. اگر این قدر مشترک و همگانی از مفهوم خدا را به خوبی تصویر کردیم، آنگاه تصویر خدای مورد نظر قرآن نیز آسانتر خواهد شد. برای ایجاد تصور مورد نظر لازم است دو کار انجام شود. (1) هر کسی به تجربیات درونی خودش در باب آن امر متعالی رجوع کند (2) به بعضی تجربه‌های درونی دیگران از زبان خودشان توجه کنیم. اگر بخواهیم تعریفی روانشناختی از خدا ارائه کنیم، همین نیاز و احساس نیاز درونی، مناسبترین دریچه ورود است و بسیاری از اندیشمندان نیز روی آن تاکید فراوان کرده‌اند. «فریاد نیاز انسانی به دین را به عنوان مساله‌ای صرفا روانشناختی تحلیل کرد. او می‌گفت دین از آرزوی وهمی‌ای برای داشتن پدری محافظ بر می‌خیزد. ... اشلائر ماخر همچون فریاد، نیاز انسان به امر تام و وابستگی‌اش به عالم را می‌فهمد... سارتر، ملحد فرانسوی، در زندگینامه خویش اقرار می‌کند که من نیازمند خدا بودم؛ او به من داده شده بود؛ بدون اینکه بدانم در جستجوی او بوده‌ام، او را دریافت کردم.» «کلمه خدا را نمی‌توانیم به طور دقیق تعریف کنیم ولی معمولا مقصود از آن عبارت است از آنچه که دارای مفهوم نهانی است و سرچشمه همه چیز بالاترین ارزشها و منبع تمام ارزشهای دیگر می‌باشد. خدا همان است که شایسته‌ترین هدف و مقصود زندگی است»، ویلیام جیمز معتقد است، ما وقتی کلمه الوهیت را بر زبان می‌آوریم، آن حقایق اولیه و واقعی‌ای را که در انسان یک حس وفار و طمانینه بر می‌انگیزد در نظر می‌آوریم؛ باز در جای دیگر اظهار می‌دارد که من به خوبی می‌پذیرم که سرچشمه زندگی مذهبی، دل است و قبول هم دارم که فرمولها و دستورالعملهای فلسفی و خدا شناسی مانند مطالب ترجمه شده‌ای است که اصل آن به زبان دیگری است... به این معنی که در دنیا، ابتدا یک احساسات مذهبی وجود داشته است و بعد علم کلام ایجاد شده است.

از آنچه که تاکنون گفته و نقل قول شد نتیجه می‌شود خدایی که می‌تواند همگانی و درونزاد باشد، و از نیازهای درونی انسان سرچشمه بگیرد، همان چیزی است که به نام «امر متعالی» نامیده شده است و هر کسی یا هر مذهبی ممکن است بر گوشه‌ای از این مفهوم بسیار وسیع انگشت گذاشته و آن را در میدان معنی شناختی مفاهیم مورد قبول خودش معنی کرده باشد؛ ما اکنون این مفهوم را در میدان معنی شناختی مفاهیم اسلامی بررسی می‌کنیم. معمولا هر واژه کلیدی، یک معنای اصلی دارد و یک معنای نسبی. ولی قابل توجه است که معنای نسبی دربردارنده معنای اصلی نیز هست. آن امر نهایی مورد بحث ما، معنی اصلی خدا است. «در قرآن کلمه الله، کلمه کانونی والایی است که نه تنها بر میدان معنی شناختی خاص داخل واژگان حکومت دارد، بلکه بر سراسر واژگان مشتمل بر همه میدانهای معنی شناختی، یعنی همه دستگاههای تصویری مندرج در زیر آن، مستولی است... در نظام و دستگاه قرآنی، حتی یک میدان معنی شناختی واحد نیست که مستقیما با تصور مرکزی الله، مرتبط و در زیر فرمان آن نبوده باشد» اینکه گفته می‌شود فرهنگ اسلامی و جامعه اسلامی، خدا محور است به همین معنی است. یعنی تمام تصورات و معانی، گرد همین مفهوم مرکزی و از آن متاثر می‌شود. پس روشن شد که معنی نسبی قرآن مورد نظر است و وقتی گفته شود که خداواری چنین و چنان اثراتی دارد، مفهوم نسبی خدا، در قرآن مورد نظر است و چون کم و کیف آثار خداواری تابع ویژگیهای خداواری است، هر کسی به هر مقدار، آن ویژگیها را با حالات روانشناختی خودش بیشتر احساس کند، به همان مقدار به خدای مورد نظر قرآن بیشتر رسیده است و به همان مقدار آثار خداواری را در زندگی فردی و اجتماعی خودش ملاحظه خواهد کرد.

معنای ایمان

ایمان حالت روانی است که در هر انسانی ممکن است ایجاد شود و دارای سه عنصر عقیده و شناخت، علقه قلبی و عاطفی، و رفتار جوارحی خواهد بود. علاوه بر اینکه تحلیل عقلی به اینجا منتهی می‌شود که انسان در ابتدا نسبت به موضوعی شناخت پیدا کرده و سپس نسبت به آن، جهت‌گیری عاطفی و انگیزش اتخاذ می‌کند و در نهایت بر اساس آن شناخت و آن بعد عاطفی و انگیزشی است که به مقتضای آن عمل می‌کند، برای اثبات و تبیین این سه عنصر ایمان، شواهد و مؤیدات قرآنی فراوانی نیز در اختیار است. ما فقط از باب نمونه به بعضی از آنها اشاره‌ای خواهیم کرد.

ممکن است چنین به نظر برسد که عمل، اثر و نتیجه ایمان است و قرآن هم همیشه عمل صالح را پس از ایمان و جدای از آن ذکر کرده است. ولی به نظر ما عمل کردن به مقتضای اعتقادات، جزء ایمان است و ذکر آن پس از ایمان شاید بخاطر تفاوت متعلق یا تاکید باشد، چون به گمان بعضی می‌توان فریب کاری کرد و بدون عمل، اظهار ایمان نمود و قرآن این را رد می‌کند.

یکی از ارکان اصلی ایمان این است که فرد به مقتضای آن حالت روانی‌اش عمل کند و زندگی‌اش را بر آن اساس شکل دهد. خداوند می‌فرماید: «آیا افراد گمان می‌کنند که به زبان ابراز ایمان می‌کنند و مورد امتحان واقع نمی‌شوند؟» و در جای دیگر می‌فرماید: «کسانی که ایمان به خدا و روز قیامت آورده و عمل صالح انجام دهند، دارای پاداش هستند» و اصولا بسیاری از وظایفی که خداوند بر افراد مؤمن مقرر می‌فرماید، وظایفی رفتاری هستند مثل «استعانت جستن از نماز و صبر»، «استفاده و خوردن از روزیهای طیب و پاکیزه»، «انفاق از روزی که خداوند در اختیار ما قرار داده است»، «وصی ایمان و امثال آن نوعی عمل به حساب می‌آیند. بعد شناختی و پیوند قلبی را نیز بطور آشکار از بعضی آیات قرآنی می‌توان استفاده کرد. وقتی عده‌ای به پیامبر گفتند ما ایمان آورده‌ایم، به حضرت وحی شد که «به اینها بگو شما ایمان نیآورده‌اید، بلکه بگوئید اسلام آورده‌ایم و هنوز ایمان در قلب‌هایتان وارد نشده است».

از این آیات و امثال اینها استفاده می‌شود که اقرار به زبان و یا حتی عمل تنها، کافی نیست؛ بلکه باید در قلب راسخ شده باشد؛ پیوند قلبی لازم است؛ روایات بسیاری نیز داریم که با بیانهای مختلف، به عنصرهای عمل و پیوند قلبی تصریح می‌کنند، امام علی(ع) می‌فرماید: «پیامبر(ص) فرمود: ای علی بنویس، عرض کردم چه بنویسم؟ فرمود بنویس ایمان چیزی است که در قلب راسخ شده و اعمال نیز آن را تصدیق می‌کنند؛ ولی اسلام چیزی است که بر زبان جاری می‌شود...» یا درجایی دیگر می‌فرماید: «ایمان عبارت است از معرفت قلبی و گفتار زبانی و عمل با اعضاء».

از سویی دیگر ممکن است چنین تصور شود که هر گاه قرار باشد درباره موضوعی، شناخت و عاطفه کافی داشته باشیم، تا بر اساس آن عمل کنیم؟ دیگر تمایزی بین

موضوعات دینی و غیر دینی باقی نمی‌ماند، تمایزی بین ایمان و معرفت تصور نمی‌شود. ولی، با قدری توجه بیشتر، متوجه می‌شویم که تمایز هست. و آن عبارت است از اینکه اگر فضا یا مفاهیم را به سه دسته خردپذیر و خردگریز و خردستیز تقسیم کنیم، معرفت فقط در حیطه خردپذیر معنی پیدا می‌کند؛ اما ایمان به حیطه خردگریز هم تاثیر می‌گذارد و بسیاری از موضوعات خردگریز را مادامی که خرد ستیز نباشند می‌پذیرد و بر اساس قواعد و اصول کلی خرد پذیر، آنها را بیان می‌کند. پس اگر برای ایمان، عنصر شناخت و عقل قائل هستیم به این معنی است که اولاً خردستیز نیستند و ثانیاً خردگریزها را به امور خردپذیر ارجاع و تحویل می‌کند. «ایمان نوعی باور است که از حد شواهدی که در دسترس ما هست فراتر است. یعنی شواهد در دسترس آن را اقتضا نمی‌کنند، با فقدان شواهد مواجهیم، به عبارت دیگر باوری که با شواهد کافی در دسترس باشد معرفت است و باوری که با شواهد کافی در دسترس نباشد، ایمان است...»، اگر چه بر اساس تعریفی دیگر، نباید ایمان و متعلقات آنرا، بطور مطلق، فاقد استدلال عقلانی بدانیم، کلن بر اساس همان تعریف نیز حس و مشاهده بیرونی، نسبت به متعلقات ایمان امکان ندارد.

آنچه مورد نظر ماست، مطالعه ایمان از دیدگاه روانشناختی است و لذا بر این نکته تاکید می‌کنیم که آیا روان انسان، توان و اجازه کنار آمدن با مطالب خرد گریز را دارد یا نه؟ آیا اراده انسان اجازه دارد چیزی را بدون تایید عقل، مطابق با واقع بداند؟ «این نکته خیلی مهم است که عقل و اراده ما چه نسبتی با همدیگر دارند... جیمز می‌گوید: اتفاقاً از لحاظ روانشناختی، اراده ما خیلی از عقل ما قوی‌تر است... او می‌گوید ما هم می‌توانیم و هم اجازه داریم که چیزی را مطابق با واقع بدانیم، آنهم نه بخاطر اینکه واقعا مطابق با واقع است، بلکه بخاطر اینکه دل بستگی‌هایمان این طور می‌گوید. او می‌گوید، ما آن قدر دل بستگی وجودی داریم که اگر بخواهیم همیشه دغدغه مطابق با واقع را داشته باشیم، سرمان بی کلاه می‌ماند. ... انسانها ملتزم نشده‌اند که شواهد کافی برای احراز مطابقت با واقع یک چیز، آن را انکار کنند.

بسیاری از متعلقات ایمان در قرآن چنان است که اگر از وحی و ایمان کمک نگیریم، ممکن است راهی به آنها نداشته باشیم، بعضی از موضوعات ایمان عبارتند از: خداوند، ملائکه، کتب آسمانی، پیامبران، غیب و روز قیامت؛ در این موضوعات، باید از معرفت تنها نا امید و سوار بر مرکب ایمان شد و پیش رفت و البته خواستن و کسب چنین ایمانی، همانند همه رفتارهای دیگر انسانی، رفتاری است اختیاری و شرایط و موانع در آن مؤثر است. خداوند می‌فرماید: «اگر خدا می‌خواست همه افراد ایمان می‌آوردند» و گاهی سرزنش می‌کند که چرا ایمان نیاوردید و گاهی امر به ایمان آوردن می‌کند، این آیات به خوبی نشان می‌دهد که ایمان، حالتی است اکتسابی و اختیاری و تدریجی؛ فرد می‌تواند مؤمن باشد یا نباشد و یا درجاتی از ایمان را داشته باشد. در واقع، انسانها همه در یک طیف وسیعی قرار دارند که یک سر آن کفر محض است و سر دیگر آن، ایمان محض؛ و بین این دو نیز مراتب و درجات فراوان هست ایمان با بعضی از امور نیز قابل ازدیاد است و هرکسی به هر نسبت که از ایمان بر خوردار باشد، از آثار آنهم سود خواهد جست. آنها که به خدا ایمان آورده‌اند ترسی بر آنها نیست و غمگین نمی‌شوند، دارای اجر هستند، داخل بهشت می‌شوند، مورد غفران خداوند هستند، پیروزند، با صالحین خواهند بود، خداوند ولی آنها است، گناهانشان بخشیده خواهد شد، خداوند سلطه کافران را بر آنها قرار نداده است، «در تنهایی از تقوی و در تنگدستی از صدقه دادن غافل نیستند؛ به هنگام مصیبت صبور و به هنگام خشم، دارای حلم هستند، از راستگویی دست نمی‌کشند، حتی زمانی که خوف ضرر بر ایشان باشد»، «شادیشان در چهره نمایان و خشمشان در قلب پنهان است.

معنای نگرش

بعد روانی انسان دارای سه حیطه شناختی، عاطفی و رفتاری است که ارتباط محکم و غیر قابل تفکیک با یکدیگر دارند. پیازه، شناخت و عواطف را شدیداً در تعامل با یکدیگر می‌داند و می‌گوید: می‌توان آنها را تشبیه به اتومبیل و بنزین کرد که از تعامل آنها حرکت ایجاد می‌شود و بدون هر کدام، دیگری حرکت آفرین نخواهد بود. «هیچ رفتاری نیست که هر قدر هم عقلی باشد، واجد عوامل عاطفی به عنوان محرک نباشد، و نیز بالعکس نمی‌توان شاهد حالات عاطفی بود، بدون آنکه ادراک یا فهم که ساخت شناختی آن حالات را تشکیل می‌دهند، در آنها مداخله داشته باشند... دو جنبه عاطفی و شناختی، در عین حال جدائی ناپذیر و تحویل ناپذیرند». این سه بعد را در روانشناسی اجتماعی باهم مورد مطالعه قرار میدهند و نام آنرا نگرش می‌گذارند. «نگرش در روانشناسی اجتماعی، حالتی از آمادگی روانی است، بر اساس تجربه، که تاثیر مستقیم در رفتار خود در برابر یک شیء یا در یک موقعیت معینی می‌گذارد ... به این تعریف، توضیحات دیگری نیز باید اضافه کرد. 1- نگرش می‌تواند خصوصی یا عمومی باشد... 2- می‌تواند فردی یا اجتماعی باشد... 3- نگرش سرشار از عواطف است. 4- چارچوبی مرجعی، برای ادراک است... 5- بنابراین نگرش تأثیری مستقیم در رفتار دارد... 6- نگرش یک چیز ذاتی نیست... 7- نگرش بتدریج شکل می‌گیرد و نسبتاً پایدار است».

ممکن است در جزئیات تعاریف نگرش، اندک تفاوت‌هایی دیده شود ولی «در همه تعاریف مفروض این است که نگرش بر رفتار مؤثر است. مضافاً اکثر تعاریف اشاره‌ای به ماهیت چند بعدی نگرش نیز می‌کنند. مثلاً اسکورد و بیکن به مؤلفه‌های شناختی، عاطفی و رفتاری اشاره می‌کنند».

این معنی و برداشت از نگرش، اختصاص به مؤلفین جدید ندارد، بلکه حتی در کتب قدیمی مربوط به 30 سال پیش، نیز همین مضمون یافت می‌شود.

«تمام روانشناسان اجتماعی، مدل ABC، نگرش را که سه مؤلفه عاطفی، رفتاری، شناختی برای نگرش قائل است، قبول دارند. مؤلفه عاطفی به هیجانات مثبت یا منفی ... و مؤلفه رفتاری به نحوه خاصی از عملکرد... و مؤلفه شناختی به فکر و تفسیری خاص اشاره دارند» و این سه مؤلفه در هر صورت با هم هماهنگ هستند. پس از معلوم شدن معنای نگرش و برخی ویژگیهای آن، مطلب دیگر این است که یکی دیگر از موارد اتفاق نظر روانشناسان این است که ابعاد روانی انسان دارای سطوح هشیار، نیمه هشیار، ناهشیار است. ناهشیاری عاطفی بیشتر مورد بحث واقع شده و روشنتر است؛ چون برای اولین بار که فروید بر ضمیر ناهشیار تاکید کرد به ناهشیاری عاطفی نظر داشت و از آن پس نیز مورد پذیرش عام واقع شده است. اکنون بسیاری از درمانگرهای روانی بر مبنای ناهشیاری عاطفی قرار گرفته و موفق بوده است. در واقع، کسی منکر ناهشیاری عاطفی نیست؛ ولی در باب ناهشیاری شناختی، کمتر تاکید شده است و در اینجا نیز بطور مستقیم موضوع بحث ما نیست و لذا به تعریف و ویژگیهای آن نمی‌پردازیم.

رفتارهای ناهشیار نیز بسیار فراوانند؛ مکانیزمهای دفاعی، لغزشهای زبان، خوابگردیها، رویاهای روزانه، خود تکلمی‌ها، و امثال اینها، همه و همه، رفتارهای ناهشیارند. رفتارهای ناهشیار، از عواطف و شناختهای ناهشیار ناشی می‌شود.

بدین ترتیب به خوبی روشن می‌شود که نگرش هم می‌تواند به طور کلی ناهشیار باشد، هم می‌تواند بعضی از مؤلفه‌هایش هشیار و بعضی ناهشیار باشد و می‌تواند هم بطور کامل هشیار باشد.

مقایسه ایمان و نگرش

از آنچه تا کنون در باب ایمان و نگرش، از متون ویژه هر کدام، بیان و تحلیل شد، بدست می‌آید که این دو، مشترکات زیادی با یکدیگر دارند. درباره ایمان ویژگیهای زیر گفته شد:

- 1 - حالتی است روانی 2- اکتسابی و 3- سه عنصر دارد؛ رفتاری و عقیدتی (عقیدتی شامل شناخت و عاطفه است) 4- عمل بر اساس عقیده قلبی شکل می‌گیرد. 5- در تمام زندگی فرد تاثیر می‌گذارد. 6- تدریجی و قابل ازدیاد و استكمال است. 7- خرد ستیز نیست ولی محدود به حدود خردپذیر نیز نمی‌باشد. 8- روان آدمی، توان و اجازه پذیرفتن امور خردگریز را به خود می‌دهد. 9- امری است اختیاری. 10- مراتب و شدت و ضعف دارد (ایمان محض در یک سر طیف و کفر محض سر دیگر طیف است).

11- آثار روانی شگرگی بر مؤمن دارد. 12- قابل امتحان است (علاوه بر ابراز زبانی، باید در رفتار هم تجلی کند). 13- شرایط و موانعی در آن متصور است. 14- تفکیک اجزاء آن، از باب مسامحه است و الا حقیقتی واحد و بسیط دارد. 15- موضوعات و متعلقات آن، موضوعات دینی است. به همین صورت در آنچه راجع به نگرش گفته شد، ویژگیهای زیر را برای آن تصویر کردیم:

1- دارای سه حیطه شناختی، عاطفی، رفتاری است. 2- این سه حیطه با یکدیگر تعامل و تاثیر و تاثر دارند. 3- ابعاد آن جدائی ناپذیر و تحویل ناپذیرند. 4- اکتسابی است و تجربه در آن مؤثر است. 5- نسبتاً پایدار است و پس از ایجاد، تغییر آن آسان نیست. 6- هر يك از اجزاء یا كل آن می‌توانند هشیار یا ناهشیار باشند. 7- نگرش می‌تواند خصوصی یا عمومی (فردی یا اجتماعی) باشد. 8- مرجعی است برای جهت دهی فرایندهای روانی، مثل ادراك حسی. 9- بتدریج شکل می‌گیرد. 10- ساختاری است فرضی و به طور مستقیم قابل مشاهده و اندازه‌گیری نیست. 11- غالباً از طریق رفتار به آن پی می‌بریم. 12- موضوع آن هر چیزی می‌تواند باشد. اکنون با استفاده از مطالب گذشته و مقایسه این دو ستون از ویژگیهای ایمان و نگرش، متوجه می‌شویم که این دو در تمام آن ویژگیها، به جز يك ویژگی، مشترك هستند و آن عبارت است از اینکه موضوعات و متعلقات ایمان، فقط موضوعات دینی است در حالی که موضوعات و متعلقات نگرش اعم است از دینی و غیر دینی؛ نگرش به هر چیزی می‌تواند تعلق بگیرد.

شکل شماره 3، نحوه تاثیر و تاثر مؤلفه‌های هر نگرش بر یکدیگر و كل هر نگرش بر نگرشهای دیگر را نشان می‌دهد. مركز این شکل، نمایانگر درونی‌ترین، و عمیق‌ترین و اساسی‌ترین نگرشهای فرد و پیرامون آن، نمایانگر بیرونی‌ترین و فرعی‌ترین نگرشهای فرد است. مركز تصویر، بیشتر حالات روانی خود فرد و پیرامون آن بیانگر تجلیات اجتماعی آن حالات روانی است.

توضیحات:

1. مؤلفه‌های هر نگرش (چه فرعی باشد و چه اساسی) با یکدیگر تعامل دارند.
2. مؤلفه‌های هر نگرش با یکدیگر تناسب سطح دارند.
3. بعضی نگرشها بسیار عمیق و اساسی و بعضی بسیار فرعی هستند (نگرش عمیق، مثل نگرش هر فرد نسبت به شغل، دخل و خرج خودش و نگرش فرعی مثل نگرش شما نسبت به رنگ کاشی گلخانه همسایه)
4. نگرشهای اساسی و تعامل مؤلفه‌های آنها، بسیار برجسته و در زندگی فرد به راحتی قابل تشخیص هستند (مثل نگرش قرآنی به خداوند)
5. هر نگرش اساسی، بر نگرش فرعی‌تر، تاثیر مستقیم دارد. (فلش از مركز به پیرامون)
6. هر قدر فاصله نگرشهای فرعی با نگرش اساسی بیشتر باشد، اثر پذیری آن کمتر خواهد بود.
7. نگرشهای كاملاً فرعی، ممكن است آنقدر كم رنگ باشند كه اصلاً مورد توجه فرد نباشند.
8. در هر سطح، نگرشهای بسیار متعددی وجود دارد لکن چون نشان دادن آن مستلزم نمایش سه بعدی است از آن صرف نظر کرده و هر نگرش را نمایانگر نگرشهای هم سطح و در هم تنیده، فرض می‌کنیم.

تحلیل روانشناختی از آثار روانی - اجتماعی خداپاوری

گفتم سه اصطلاح خداپاوری، ایمان به خدا، و نگرش اسلامی در باب خدا، از نظر مصداق منطبق بر یکدیگر هستند و نیز در شکل شماره 3 گذشت که نگرشهای اساسی و مهم، بر نگرشهای فرعی‌تر اثر گذاشته و نقش تعیین کننده‌ای دارند. به تعبیر دیگر، باورها، رده‌بندی دارند، باورهای رده اول تعیین کننده باورهای رده دوم هستند. مثلاً نگرش فرد به خدا، بر بسیاری از نگرشهای رده بعد، مثل نگرش او نسبت به معنی زندگی، هدف زندگی، امکانات روانشناختی زندگی، فراز و نشیبهای زندگی، تاثیر مستقیم و جدی دارد و اینها به نوبه خود نگرشهای او را نسبت به شغل، ازدواج، تحصیل و... شکل می‌دهند و نگرش او در باب محل زندگی، الگوهای زندگی، محرومیتها و برخورداریها، منافع و مضار نیز از اینها جهت گرفته و خود را به نگرشهای فرد در باب فقر و غنی، ضعیف و قوی، خوب و بد، درست و نادرست، فرد و جامعه، و... جهت می‌دهند تا بالاخره رفتارهای فردی، اجتماعی، اخلاقی، مناسباتی بین فردی، مناسباتی قومی، دوست‌گزینی و دشمن‌گزینی، پرخاشگری و محبت، و... همه و همه به نحوی، از آن نگرشهای اولیه و اساسی تاثیر پذیرفته‌اند. شکل شماره 4، بیانگر این تاثیر و تاثر است.

اکنون با توجه به کیفیت اثرگذاری ضمیر ناخودآگاه بر ضمیر خودآگاه، به این نکته بسیار مهم می‌رسیم که اگر راهها و مکانیزمهای برنامه دادن به ضمیر ناخودآگاه يك فرد را شناختیم و توانستیم از آن راهها وارد شده و ناخودآگاه او را تحت تاثیر قرار دهیم، گویا آن فرد به طور کلی در اختیار ما است. بویژه اگر برنامه‌ای که به ناخودآگاه فرد داده می‌شود با نیازهای وجودی او هماهنگ باشد و بالاخص، اگر در صورت هشیار شدن نسبت به آنها، ضمیر خود آگاه نیز بر آن برنامه تاکید کند و آن را مخالف و منافی نگرشهای خود نداند. جالب اینکه خداپاوری مورد نظر قرآن از این ویژگی برخوردارست، یعنی هم بر اساس نظر بسیاری از اندیشمندان علوم انسانی، یکی از نیازهای وجودی انسان است و هم برای شکل دادن به نگرشهای رده بعدی، از همه راههای ورود به ناخودآگاه (که از آنها سخن خواهیم گفت) به بهترین وجه استفاده می‌کند و هم برنامه‌هایش به گونه‌ای است که در صورت لزوم، ضمیر خودآگاه نیز به‌تایید و کمک آنها می‌شتابد.

مکانیزمهای ورود به ناهشیار:

برای ورود به ناهشیار، چهار راه اساسی متصور است که سه راه آن، طبیعی است و راه چهارم، مصنوعی و نسبتاً جدید است. راه اول، برنامه‌ریزیهای دوران کودکی است، بچه‌ها، هنوز قوه استدلال و تفکر استقرائی ندارند، نمی‌توانند مطالب را با یکدیگر مقایسه کنند و خوب و بد آنها را بفهمند، استدلال و عملکردشان، اصولاً قیاسی است؛ یعنی اگر بزرگترها گفتند فلان کار خوب است آن را خوب می‌دانند. لذا دوران کودکی، دوران بسیار با ارزشی است برای درست هدایت کردن باورهای کودکان. راه دوم، زمان وارد شدن هیجانات شدید مثبت و منفی است. حوادث بزرگی مثل شادیا و ناراحتیهای ناگهانی و شدید، معمولاً درصد زیادی از هشیار فرد را از بین می‌برند و به همان نسبت که هشیار کم می‌شود، راه ناهشیار باز می‌شود و تلقین پذیری فرد زیاد می‌شود. مثلاً به هنگام مرگ ناگهانی بزرگ خانواده، در لحظاتی که غم و اندوه و افسردگی به اوج رسیده، به طور واضح، افراد خانواده به هر دوست و عزیز که می‌رسند، اظهار مصیبت زدگی می‌کنند؛ هر قدر این مصیبت‌شدیدتر باشد، افراد تاثیر پذیرترند و اگر از این موقعیتهای کلیدی و نقاط عطف زندگی، استفاده صحیح و مطلوبی بشود برای هدایت افراد و گروهها و جوامع، تاثیر بسیار شگرف و عظیم خواهد داشت.

راه سوم عبارت است از تلقین به نفس در حالت هشیار. بهترین راه تلقین به نفس، این است که انسان جملات و مفاهیم خوب و سازنده مثبت را در زمانی مناسب و آرام و همراه با توجه، با صدای بلند برای خودش بیان کند؛ تفکرات مثبت و سازنده‌اش را برجسته کند، مفاهیم را همیشه به صورت مثبت بیان کند، امیدها و اطمینانهای خودش را تقویت کند. این مسیری است که آثار و نتایج بسیار ارزشمند آن، مجرب بسیاری از افراد بوده است و اگر افراد و گروهها، برنامه مناسبی در این جهت داشته باشند، فراوان بهره خواهند برد.

راه چهارم هیپنوتیزم است و راهی است مصنوعی که در واقع به همان موارد قبلی بازگشت می‌کند.

با نگاهی گذرا و سریع بر فرهنگ يك جامعه که خداواری قرآنی دارد، متوجه خواهیم شد که چنین جامعه‌ای از هر سه طریق، بهترین و کاملترین استفاده را در جهت هدایت و استكمال افراد و اجتماع می‌کند.

برای دوران کودکی و تلقین‌پذیری، دستورات و القانات فراوانی داده می‌شود. مثلا در دوران جنینی، مادر دعا و قرآن می‌خواند. به هنگام تولد، در گوش کودکان اذان و اقامه گفته می‌شود، مهمتر از همه الگوی صحیح خانواده است که بر اساس خداواری شکل می‌گیرد و کودک در ابتدای زندگی، چشم و گوش خود را بر يك جامعه كوچك خداوار باز می‌کند و الگو می‌گیرد و شخصیت خود را شکل می‌دهد. در این جمع كوچك، به نیازهای کودک توجه کامل می‌شود، عزت نفس و بزرگ منشی به او القاء می‌شود. در هفت‌سال اول، برای والدین سید است و امیر؛ به علم آموزی‌اش چنان اهمیت داده شده که به نقش روی سنگ تشبیه شده است و...

از طریق دوم نیز به بهترین وجه استفاده شده و هیجانانگیز شدید مثبت و منفی، به سوی اهداف سالم و صحیح فرد و جامعه خداوار، سوق داده شده است. به هنگام فوت بستگان، فرد عزادار را تنها نمی‌گذارند، او را تا مدت‌ها در حلقه محبت خود دارند، زحمت روزانه زندگی را از دوش آنان برداشته و با آنان همدردی می‌کنند. افراد، حتی المقدور شخصا مراجعه کرده و به فرد عزادار تسلیت می‌گویند، برای او عزت و طول عمر مسالت می‌کنند. همه، همراه با تسلیت‌گویی از روال زودگذر زندگی دنیوی و باقی بودن زندگی اخروی یاد می‌کنند. کارهای نیک و صفات پسندیده فرد متوفی را به زبان می‌آورند. مراسم خاکسپاری با تشییع جنازه عمومی و نماز میت و ادا احترام به بازماندگان همراه می‌شود. موقعیت‌بیماری نیز مصداق دیگری از این نوع است. فرد بیمار، مورد عیادت مکرر واقع می‌شود. محبت‌های دیگران را دریافت می‌دارد. رنج‌بیماری به عنوان کفاره گناهان تلقی می‌شود. در فرهنگ خداواران، همانگونه که مار از دست خودش خارج می‌شود، بیمار هم از گناهان خود خارج شده و احساس آرامش روانی می‌کند و برای بهتر ساختن خود و یا جبران خطاهای گذشته فرصتی دوباره می‌یابد. به بیمار توصیه می‌شود که ارتباط بیشتری با خدا داشته باشد. از او خواسته می‌شود که به عیادت کنندگان دعا کند و وعده استجاب دعا به او داده شده است. موقعیت‌های ترس‌آور مثل زلزله، آتشفشان، سیل، طوفان و... و مراسم شادی و هیجانانگیز مثل ازدواج، تولد فرزند، خرید خانه، و زیارت بیت الله الحرام و موقعیت‌های بزرگ زندگی، هر کدام به نوبه خود، همین زمینه‌ها را فراهم کرده و باعث تلقینات و جهت‌دهی‌های مثبت به زندگی می‌شوند. اگر بخواهیم به همه مصادیق بپردازیم، از حوصله مقاله، بسی فراتر خواهد بود.

طریق سوم نیز به بهترین وجه مورد توجه واقع شده است. سر تا پای زندگی به هنگام خواب و بیداری، فعالیت و استراحت، خوبی و بدی، خوشی و ناخوشی پر است از تلقینات خداوارانه که به طور مستقیم و غیر مستقیم بر زندگی فردی و اجتماعی خداواران اثر می‌گذارد. نمازهای یومیه (فریضه و نافله)، مقدمات و مؤخرات آنها، روزه‌های واجب و مستحب، دعا‌های زمان‌بندی شده با مضامین بلند و مناسب با موقعیت‌های زمانی و مکانی خاص، مراسم خاص مذهبی در اعیاد و وفیات مذهبی، شروع هر کار با بسم الله، پایان دادن هر کار با الحمدلله، رفتارهای مطلوب بین فردی، تجلیات اجتماعی بعضی از قوانین و مقررات خداوارانه مثل اجتناب از دروغ و غیبت، تهمت و افتراء، سوءظن و... تجلیات عینی بعضی توصیه‌های خداوارانه در نهادهای مختلف مثل؛ آموزش و پرورش، رادیو تلویزیون، مطبوعات و حتی معماری خاص و تفریحات و ورزش‌های ویژه و... اینها، همه و همه پر است از القانات جهت‌دار و جهت‌دهنده زندگی. به طور اجمال می‌توان گفت اگر در جامعه‌ای نه به طور کامل بلکه فقط قدری بیش از پنجاه درصد آداب و سنن خداوارانه رعایت و اعمال شود، از تمام در و دیوار خانه و کوچه و بازار و همه افراد و امکان و ازمنه، بوی خداواری به مشام خواهد رسید و القانات خداوارانه، همچون بارانی زلال بر گلستان روان خداواران باریده و گلپوته‌های عشق و امید را بارور می‌سازند و غنچه‌های نورسیده راه چنان خودشکوفایی بلندی معطر می‌سازند که عطر و رایحه آن، خود بهترین دلیل است بر طهارت وزلالی آن باران.

اکنون با این توضیحات، به خوبی می‌توان پذیرفت فردی که خداوار است و در يك خانواده و جامعه خداوار زندگی می‌کند، در بسیاری از فرایندهای روانشناسی اجتماعی، تحت تاثیر این نگرش است. این نگرش، حتی ادراک حسی‌اش را تحت تاثیر خود دارد. کسی که دارای مرتبه بالایی از این نگرش است، اگر پیش او از برادر مؤمنش غیبت کنند، او نمی‌شنود. همانند حضرت امیر(ع) که به هنگام نماز بسیاری از محرکات محیطی را ادراک نمی‌کند ولی آنگاه که صدای سائل بلند می‌شود، ایشان هم می‌شنوند و هم ترتیب اثر می‌دهند. بسیاری از رزمندگان اسلام در جبهه‌های نبرد مجروح و مورد جراحی واقع می‌شوند ولی به گونه‌ای احساس راحتی و آرامش می‌کردند که اطرافیان را تحت تاثیر خود قرار می‌دادند. نگرش قرآنی داشتن در باب خدا، وقتی ادراک حسی را اینگونه تحت تاثیر قرار می‌دهد، تاثیر آن بر دیگر فرایندها سهل است. پیشداوری فرد را کاملا جهت می‌دهد، فرد بر اساس معیارهای هماهنگ با نگرش قرآنی‌اش پیشداوری می‌کند. تبعیض نژادی را روا نمی‌دارد، افراد را بر اساس فقیر و غنی ارزشگذاری نمی‌کند، تمام نگرشهای رده‌های بعدی او، تحت تاثیر همان نگرش اساسی و عمیق است. اصولا شخصیت چنین فردی در چنین جامعه‌ای با شخصیت افراد در جوامع دیگر، کاملا متفاوت است. تعامل‌های میان فردی‌اش، عشق و محبت و صمیمیت او، پرخاشگری و غضب او، همه و همه، جویبارهای کوچکی است که از همان رودخانه پر جوش و خروش خداواری‌اش منفک شده و جریان پیدا می‌کنند. اگر این خداواری بر نهادهای اجتماعی و فرهنگی و سیاسی حاکم باشد، افکار عمومی زلال است، مخفی کاری‌های بین رئیس و مرئوس، امیر و رعیت وجود ندارد. انگیزش‌های فردی و اجتماعی هماهنگی دارد و... در این باب می‌توان به نمونه‌های الگویی و خوبی که در شکل داستان انبیاء در قرآن برای ما گزارش می‌شود، توجه کنیم و درس بیاموزیم.

محدودیت‌های حاکم بر تحقیق

محدودیت روش شناختی:

برای اینکه آثار روانی اجتماعی خداواری را بدست آورده و تبیین نماییم لازم است ابتدا آن آثار را تشخیص داده و آنگاه آنها را به خداواری منتسب نماییم. به تعبیر دیگر، لازم است خداواری را با مقیاس‌های کمی سنجیده و آثار آن را به صورت عینی و کمی شده از همدیگر متمایز نماییم. گفته شد که منظور از خدا، معنی اساسی آن نیست. (چه اینکه اگر معنی اساسی هم مورد نظر بود، باز بدون مشکل نبودیم، چون خداواری به معنی اساسی را همه افراد، هر چند به صورت ناخودآگاه، دارند و متغیری که در همه جا موجود است، نمی‌شود آثار خاصی را به آن نسبت داد). بلکه معنی نسبی خدا (یعنی خدا در میدان‌های معنی شناختی قرآن) مورد نظر است. دو گروه نمونه گواه و آزمایش لازم است و در انتخاب هر دو گروه مشکل داریم؛ چون نه جامعه‌ای که کاملا خالی از خداواری باشد، داریم تا گروه شاهد را از آن انتخاب نماییم و نه جامعه‌ای که خداواری قرآنی را به طور کامل داشته باشد تا گروه نمونه آزمایش را از آن انتخاب کنیم. جوامع و گروه‌های پیرامون ما، همه سهمی از خداواری را دارند، پس لازم است ابزاری داشته باشیم که مراتب خداواری را از هم تفکیک نماییم و چنین ابزاری هم نداریم. چه، در این نوشتار، خداواری و ایمان به خدا و نگرش قرآنی در باب خدا، به يك معنا است و لذا نیازمند ابزاری هستیم که:

(1) مؤلفه‌های مختلف نگرش (شناختی، عاطفی، رفتاری) را بسنجد.

(2) از طریق غیر مستقیم به نگرش‌های افراد وارد شود.

چون اولاً؛ بسیاری از باورها، یا مراتب خاصی از آنها، حتی برای خود فرد نیز به صورت ناخودآگاه است؛ فردی ممکن است مثلا پول باوری‌اش قوی‌تر از خداواری‌اش باشد، ولی خود او به این نکته، هشیار نباشد، بلکه مجموع اوضاع و احوال فردی و اجتماعی، چنین نگرشی را به صورت ناخودآگاه برای او ایجاد کرده است. ثانياً؛ اگر فردی

نسبت به باورها و نگرشهایش کاملاً هشیار هم باشد، کمتر افرادی پیدا می‌شوند که چنین موضوع خطیری را که از نظر جامعه، ارزش مهمی تلقی می‌شود، با صراحت و به طور کامل و صحیح پاسخ دهند. لذا ابزار ما باید به طور غیرمستقیم به سنجش آن سه مؤلفه بپردازد. همه اینها گذشته از محدودیت‌های مالی و نیروی انسانی است که هر تحقیقی کم و بیش با آن مواجه است.

نتیجه‌گیری

یکی از اهداف مقاله حاضر، دعوت به تحقیق بیشتر در باب موضوع خداباوری بود و امیدوارم، در حد توان، توانسته باشم به این هدف نزدیک شوم. هدف دیگر این بود که نهادهای فرهنگی اجتماعی را به استفاده بیشتر از قانونمندیهای روانشناختی در جهت خداباورشدن جامعه دعوت کنیم. هدف سوم این بود که حتی المقدور به اثبات فرضیه‌های تحقیق بپردازیم؛ و تحقیق دو فرضیه داشت، در راستای اثبات فرضیه دوم، نمونه‌هایی از خداباوران و نمونه‌هایی از کارهای خداباورانه را یادآور شدیم و آثار آن را بر حسته ساختیم و در راستای اثبات فرضیه اول، به بحث تحلیلی از معنای نگرش و ایمان و مقایسه آنها و تحلیل روانشناختی آثار روانی اجتماعی خداباوری پرداختیم. به نظر می‌رسد در حد یک کار نظری (غیرزمینه‌یابی)، کاری باشد که این نتیجه را به خوبی بدست داده و اثبات این فرضیه را به دنبال دارد. از نتایج مهم دیگر اینکه اگر در تطبیق ایمان و نگرش بر صواب باشیم، آنگاه از بسیاری مطالعات انجام شده در باب نگرش، مثل مکانیزم‌های ایجاد و تکوین نگرش و تغییر نگرش و ... می‌توانیم برای پیشبرد اهداف ایمانی، استفاده کنیم.

پیشنهادات پژوهشی

پژوهشهایی که در این راستا ضروری است، به ویژه برای روانشناسانی که تعلق خاطر به فرهنگ دینی دارند، عبارتند از:

1. مطالعات روانشناختی و تحلیل عقلی در باب دین، دین‌باوری و خداباوری و کاربردی کردن قواعد روانشناختی؛ به عنوان مثال، استفاده از مباحثی مثل ایجاد نگرش، تغییر نگرش، و ... در جهت ایجاد و تقویت ایمان افراد و جوامع دینی، می‌تواند بسیار مؤثر باشد. ترجمه بعضی آثار نیز قدمی بسیار مثبت تلقی می‌شود مثل: Psychology of Religion, David M. Wolfe 1-

.In the Image of God - a Psychoanalyst's View, Stanley A. Leavy 2-

2. برای ساختن تست ایمان سنج اقدام کنیم؛ تستی که دارای ویژگیهای زیر باشد:

الف - سه بعد دینی افراد (شناخت، عاطفه، رفتار) را به طور جداگانه مورد سنجش قرار دهد.

ب - به طور مستقیم به حیطه‌های روانی افراد وارد نشود، بلکه اولاً بیشتر از روش فراقکن استفاده کند تا موارد ناهشیار را نیز سنجش کند و ثانیاً، افراد بصورت هشیار در پاسخ دادن مقاومت نکنند.

ج - نمراتی که از سنجش ابعاد سه گانه هر فرد بدست می‌آید، نسبت به یکدیگر نرم شده و هماهنگ باشند؛ به عبارت دیگر، طیف عددی هر سه بعد روی یک خطکش مثلاً 100 نمره‌ای مدرج شده باشد و بتوانیم حدس بزنیم کسی که در دو بعد نمره 50 آورده است، به احتمال قوی در بعد سوم هم نمره 50 خواهد آورد، و در رتبه ایمانی متوسط قرار دارد.

د - بتواند بسنجد که ممکن است کسی در بعضی ابعاد، نمره بالا و در بعضی دیگر، نمره خیلی پایین داشته باشد؟ یا خیر؟

در ساختن چنین تستی، با مشکل روش شناختی مواجه نیستیم ولی تلاش و هزینه‌ای بسیار لازم دارد.

3. لازم است با استفاده از تست‌های ارزش سنج و فراقکن موجود و تست ایمان سنج، تحقیقات زمینه‌یابی در مساله خداباوری صورت پذیرد و با زبان روانشناسی تجربی و آمار در اختیار مجامع علمی قرار گیرد تا راهشگای عملی افراد و جوامع قرار گیرد.

4. هنجاریابی بعضی تست‌های موجود و استفاده از آنها در تحقیقات زمینه‌یابی در جوامعی با فرهنگ دینی همانند کاری که آقای مصطفی عسکریان در باب تست ارزش سنج آلپورت انجام داده است.

فهرست منابع

- قرآن مجید

- بحارالانوار، ج 69

- کافی ج 2

- محمدی ری شهری، میزان الحکمه، 1362

- حکیمی، الحیة، 1367

- منصور و دادستان، دیدگاه پیازه، چاپ سوم، 1373

- دادستان، روان درمانگری (جزوه درسی)

- جیمز، ویلیام، ترجمه مهدی قائنی، دین و روان، 1367

- فرانکل، ویکتور، ترجمه صالحیان و میلانی، انسان در جستجوی معنی، 1373

- انکینسون و همکاران، ترجمه برهانی و همکاران، زمینه روانشناسی، ج 2 - 1368

- فرام، اریک، ترجمه مجید کشاورز، سیمای راستین انسان

- فرام، اریک، ترجمه اکبر تبریزی، بنام زندگی، 1369

- فرام، اریک، ترجمه روانکاو و دین

- پیربادن، ترجمه محمود ابروانی، روانشناسی شخصیت، 1374

- بر نیگی، ترجمه منصور و دادستان، گفتگوهای آزاد با ژان پیازه، 1375

- حسینی، ابوالقاسم، اصول بهداشت روانی، 1374

- فرام، اریک، ترجمه عزت الله فولادوند، گریز از آزادی، 1370

- روح‌الامینی، محمود، مبانی انسان‌شناسی، 1368

- برنجکار، رضا، مبانی خداشناسی، 1371

- ملکیان، مصطفی، ایمان (جزوه درسی)

- رایت، رابین، ترجمه علی اندیشه، شیعیان و مبارزه در راه خدا، 1372
- الیاده، میرچا، ترجمه بهاء الدین خرمشاهی و همکاران، فرهنگ و دین، 1374
- یونگ، ترجمه محمد علی امیری، روانشناسی ضمیر ناخودآگاه، 1372
- قائمی، علی، نگرش و رفتار دینی، 1372
- گیدنز، آنتونی، ترجمه منوچهر صبوری، جامعه شناسی، 1374
- نوری، حسین، منطق خداشناسی، نشر فرهنگ اسلامی، 1362
- مطهری، جهان‌بینی توحیدی، انتشارات صدرا، چاپ سوم، 1374
- مجتهد شبستری، محمد، هرمنوتیک، کتاب و سنت، نشر طرح نو، چاپ اول، 1375
- علی زمانی، امیر عباس، زبان دین، مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی، دفتر تبلیغات، چاپ اول، 1375
- گیسلر، نورمن، ال، ترجمه حمید رضا آیه‌اللهی، فلسفه دین، 1375
- خرمشاهی، بهاء الدین، خدا در فلسفه، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، 1370
- نصری، عبدالله، خدا در اندیشه بشر، دانشگاه علامه طباطبایی، چاپ اول، 1370
- هوزدرن، ویلیام، ترجمه میکائیلیان، درس‌هایی از الهیات پروتستان
- ایروتسو، توشیهیکو، ترجمه احمد آرام، خدا و انسان در قرآن، دفتر نشر فرهنگ اسلامی
- محمدی، مجید، آسیب‌شناسی دینی، نشر فکر، 1373
- نصر، حسین، ترجمه مرتضی اسعدی، جوان مسلمان و دنیای متجدد، 1373
- کاکایی، قاسم، خدامحوری (اکازیونالیزم)، 1374
- مصباح، محمد تقی، معارف قرآن، خداشناسی، موسسه در راه حق، 1367
- Sears, Peplau, Taylor, 1991, Socoal Psychology
- Kay, Deaux, et al, Social Psychology
- Cardell K. Jacobson et al, 1987, Social Psychology
- Robert S. Felkman, 1985, Social Psychology
- Leo Schneiderman, Ph, D 1988, The Psychology Of Social Change
- Paul Kline, 1993, The handbok; of Pcychological testing
- William W. Lambert, et al, 1964, Social Psychology
- Leslie A. Zebrowitz, 1992, social Perception
- Bassam Tibi, translated by Clare Krojzl, 1991, Islam and The Cultural Accommodation of Social Change
- William, Reace Garretl, 1989, Social Consequences of Religious Belief

محمد کاویانی

حوزه ودانشگاه-شماره 13